

کوچه «زردی» هنوز

نفس های قد

نجمه سرباز - خیابان توحید، هنوز هم بوی تاریخ محله و خاطرات قدیم را دارد. امروزی قصه دیروز و امروز نیست، قصه آدم‌هایی شده که قرار است در کنار این باقی مانده و ساختمان‌های قدیمی را می‌توانی در کوچه پس کوچه‌های خیابان جدید یافته‌اند، می‌گذاری، هنوز بقایای باقی مانده از درختان دیروز باغ‌ها و خانه‌ها نشان از قدمت و عمر طولانی‌شان دارد. هنوز هم زمانی که در این کوچه‌ها قدم می‌

فرزندانش نیز سروسامان گرفته اند و به خانه خود رفته‌اند.

در خانه‌اش باز است، هر از گاهی صورتش را از آفتاب عقب می‌کشد تا بیشتر من را ببیند و من گل‌های بنفش کف حیاط کوچکش را می‌بینم که زیبایی خانه‌اش را دوچندان کرده است، معلوم می‌شود پیر مرد از همان سال ۴۰ که این محله ساخته شده و دور و اطرافش همه زمین‌های کشاورزی بوده، اینجا است. دلاوری می‌گوید: چند خانه در میان انبوهی از زمین‌های کشاورزی محصور شده بود که خانه من نیز جزو ش بود.

هنوز هم این خانه‌ها در هجوم ساخت و سازهای جدید بی‌خیال همه چیز، به حیات شهری خود ادامه می‌دهند و هنوز هم برقرارند. می‌گوید: تنها چند خانه بود و یک مسجد قدیمی که از قدیم به نام مسجد جعفری آن را می‌شناسند. مسجدی که به گفته او حدود یک قرن قدمت دارد. در زمان‌های نه چندان دور این مسجد پاتوق بسیاری از اهالی بود. این مسجد افراد و انقلابیون زیادی را در خود پرورش داده است که خیلی از آن‌ها دیگر باقی نمانده‌اند. افرادی مانند شیخ احمد کافی، واعظ معروف مشهدی و پیش از آن پدرش به دلیل اقامت در کوچه زردی، نمازهایشان را در همین مسجد



دلنگ کوچه‌هایم

ترافیک و همه‌همه خیابان توحید را که پشت سر می‌گذاری، کوچه‌های قدیمی و خانه‌های ننه‌قمری و درهای کوبه‌ای و چوبی یک‌لنگه‌ای را می‌بینی که انگار تاریخ شهرت را برایت نمایان می‌کنند. نبش یک کوچه قدیمی، پیرمردی را می‌بینم که سنگینی‌اش را بر عصایش انداخته است و رفت و آمد مردم را به تماشا نشسته و به یاد



حاج عباس، پیر مرد مسنی است که ۸۸ سال سن دارد، در همین خیابان توحید ۶ زندگی می‌کند و همین جاذبه دواج کرده و تشکیل خانواده داده است، آن هم زمانی که دور و بر خانه‌اش چند زمین کشاورزی و باغی همیشه خودنمایی می‌کرده است

گذشته محله، به فکر فرو رفته است. شاید کمتر کسی بداند که این پیر مرد دوست داشتنی، گذشته‌های محله را از بر و مالک قدیمی‌ترین خانه اینجا است. خانه‌ای که دست کم به اندازه عمر او ۸۵ سال قدمت دارد و چه بسا بیش از یک قرن. قدیمی‌های محله هر وقت دلنگ گذشته می‌شوند، سری به او و خانه‌اش می‌زنند که خیابان توحید را برایشان همان «کوچه زردی» گذشته تداعی می‌کند.



دلاوری که از همان اول ساخت این خانه‌ها، در این محله مانده است و هنوز هم هست. پیرمردی که حالا کمر خمیده شده است و تنهایی روز و شبش را در این کوچه‌ها سر می‌کشد. همسرش نیز سال‌هاست که از کنار او کوچ کرده است و

دیوارهای سیمانی و لبه‌های چین دار. حاج عباس، پیر مرد مسنی است که ۸۸ سال سن دارد، در همین خیابان توحید ۶ زندگی و همین جا ازدواج کرده و تشکیل خانواده داده است، آن هم زمانی که دور و بر خانه‌اش چند زمین کشاورزی و باغی همیشه خودنمایی می‌کرده است و فقط تعداد انگشت شماری ساختمان بوده و اطراف تا چشم کار می‌کرد باغ میوه و زمین کشاورزی بود.

دیوارهای کاهکلی و دل‌های گرم اهالی
حاج عباس به خوبی خاطرات چند دهه قبل



خود را به یاد می‌آورد و برای ما تعریف می‌کند. او می‌گوید: حدود ۷۰، ۸۰ سال قبل زمانی که این خانه در محله وجود داشت، خانه‌ها سقف تیر چوبی و دیوار کاهکلی داشت. خانه ابتدا متعلق به بختیاری بود. از ملاکان



و زمین داران آن زمان که زمین‌های زیادی در این محله داشت. ممالک را از او خریدیم. خانه‌هایی که اومی ساخت همگی بزرگ بود. خودش می‌گفت خانه‌های بزرگ به در آدم‌های عیال‌وار و زندگی چند خانواده یکجا می‌خورد، آن زمان همه اهالی با هم فامیل بودند. هیچ غریبه‌ای میان آن‌ها نبود. خدا خیرش دهد، ما از زندگی در اینجا راضی بودیم، به ویژه حالا که می‌بینم بچه‌هایمان، زندگیشان در آپارتمان‌ها و چهار دیواری‌های تنگ و باریک محصور شده، دلم برایشان می‌گیرد.

اوساکنان قدیمی کوچه را خوب به یاد می‌آورد، یکی یکی نام‌هایشان را به زبان می‌آورد «انت‌های کوچه خانه حسن آقا قرار داشت. کمی آن طرف‌تر خانه سالار خان بود... رودباریکی نیز در اینجا روان بود آن هم به دلیل اینکه در اطراف خانه‌ها مزارع و باغ و درخت‌های میوه و باغ‌های توت و گردو بود. آن زمان این محله